



شهید احمد ربانی خوراسگانی

ولادت: ۱۳۴۰/۶/۲۰، استان اصفهان

پذیرش در رشته زبان و ادبیات فارسی

شهادت: ۱۳۶۴/۸/۲۴، شلمچه، پاسگاه زید

آرامگاه: اصفهان، گلستان شهدا

زندگی‌نامه

شهید احمد ربانی در بیستم شهریور ۱۳۴۰ در منطقه خوراسگان شهر اصفهان متولد شد. از کودکی از هوش و استعداد سرشاری برخوردار بود و در دوران تحصیل از شاگردان ممتاز به شمار می‌رفت و به دلیل پرورش در خانواده‌ای مذهبی و روحانی از نوجوانی علاقه خاصی به حفظ و قرائت قرآن و دعاهای مذهبی داشت.

او در دوران انقلاب اسلامی یکی از جوانان فعال و انقلابی و با بصیرت اصفهان به شمار می‌رفت که با شرکت در راهپیمایی‌ها و تظاهرات، تکثیر اعلامیه، تهیه نوارها و رساله‌های امام خمینی و نشر آنها در میان مردم به فعالیت‌های انقلابی می‌پرداخت. علاوه بر آن با عده‌ای از جوانان در مساجد و محله‌ها، تشکل‌های انقلابی و مذهبی راه‌اندازی کرده بود که رهبری نهضت انقلاب در شهر اصفهان را به عهده داشت.

وی با پیروزی انقلاب اسلامی به تشدید فعالیت‌های انقلابی و مذهبی خود همت گماشت و بنا به فرمان امام خمینی مبنی بر تشکیل سپاه و بسیج استان، وارد سپاه شد. او با همکاری سردار شهید «احمد ربانی» (پسر دایی ایشان) در سال ۱۳۵۸ بسیج خوراسگان را تشکیل داد که حدود صد و بیست و هشت روستا و پایگاه مقاومت بسیج از روستاهای اطراف اصفهان را پوشش می‌داد. پس از پذیرش در رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی هم‌زمان با تحصیل، فرماندهی بسیج خوراسگان اصفهان را بر عهده گرفت. او از فرماندهان جنگ تحمیلی بود که آخرین بار در آبان ۱۳۶۴ به جبهه اعزام شد و در خط پندافندی شلمچه مستقر گردید و در لشکر امام حسین (ع)

به خدمت پرداخت. وی صبح جمعه بیست و چهارم آبان ۱۳۶۴ پس از ادای غسل در زمان خواندن دعای ندبه در سنگری در خط مقدم پاسگاه زید شلمچه با اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید.

خواهر شهید می گوید:

«آخرین باری که احمد می خواست به جبهه برود، برای خداحافظی نزد من آمد و گفت: «خواهرم حلالم کنید، شاید من این بار که به جبهه می روم دیگر باز نگردم». گفتم: «چرا؟» گفت: «خواب دیدم که در مسجد اباذر (یکی از مساجد اصفهان) مراسم باشکوهی بود و شهید بهشتی درب مسجد ایستاده بود. برخی را راه می دادند و برخی را راه نمی دادند و من وارد مسجد شدم. دیدم در مسجد شهدای اصفهان هستند.» او گفته بود این خواب تا پانزده روز دیگر تعبیر می شود که همین اتفاق افتاد.»

فرآزی از وصیت نامه

من می روم و با رفتنم به تمام خفتگان تاریخ هشدار می دهم که «بیدار شوید» که «أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ»^۱ (صبح نزدیک است). من می روم و با رفتنم به تمام ظالمان تاریخ هشدار می دهم که «انسان شوید» که: «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»^۲.

من می روم و با رفتنم به تمام غیر مسلمانان تاریخ هشدار می دهم که بیدار و مسلمان شوید که به زودی حضرت مهدی (عج) می آید و رو سیاهی شما نمایان می گردد. آری، من می روم و می سوزم و با سوختنم شعله های نورانی می افکنم و ظلمت ها را به روشنایی مبدل می کنم. من می روم تا به همه ماندگان نیز بفهمانم که رفتن در راه خدا موت نیست؛ بلکه حیات است و مرگ نیست؛ زندگی جاوید است و نیست شدن نیست؛ بلکه از مادیت به معنویت پیوستن است.

برادران و خواهران عزیزی که چشم امید اسلام و امام به شماس! امیدوار و مطمئن باشید که خدا یار و یاورتان خواهد بود. ای برادران بسیجی! ما نباید فقط یک بسیجی یا تنها یک سپاهی باشیم و خودمان را در آموزش یا دیگر برنامه ها خلاصه کنیم؛ بلکه می بایست یار مظلومان و دشمن ستمگران و پدر یتیمان و خلاصه همدم کسانی باشیم که از بی کسی به خدا روی می آورند و بالاخره همیشه به فکر مستضعفان و در خدمت آنها باشیم. همه حرفهایم را

^۱ هود، ۸۱

^۲ آل عمران، ۵۷

خلاصه می‌کنم در این که با خدا باشید و برای خدا کار کنید. در فکر خدا باشید و آرام بگیرید. برای خدا قیام کنید. برای خدا سکوت کنید. روزها هم‌چون شیر بگریید و شب‌ها از خوف خدا ناله کنید و تضرع و فغان‌تان گوش ملائکه را آرام بخشد.

و اینک خانوادهٔ عزیز و محترم و گرامیم و ای مادر دردمندم! اگر خداوند این لیاقت را به من داد تا در صف خانوادهٔ شهدا قرار گیریم، بدان که خداوند این افتخار را شامل حال همه کس نمی‌کند و صبر و استقامت داشته باش که «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»^۲

یاران با وفا و دوستان عزیزم! شما ای مجاهدان بزرگ و ای زاهدان شب و ای شیران روز که صدای گریه‌هایتان شب هنگام به گوش ملائک می‌رسد و صدای غرّش و نعره‌تان در روز قدرت تفکر را از دشمنان گرفته است! به هوش باشید که شیطان در کمین شماست و با خدا باشید که خدا نیز در قیامت در کمین شماست. مبادا دست از خط حزب‌الله که همان خط امام است بردارید. با هم باشید تا اتحادتان از بین نرود که دشمنان در انتظار تفرقه هستند.